

مبانی و ویژگی های اصلی فلسفه تحلیلی دین^۱

فائزه برزگر تبریزی^۲

حمیدرضا آیت اللهی^۳

چکیده

در این مجال، به دنبال کشف مبانی و ویژگی های اصلی "فلسفه تحلیلی دین" هستیم. رویکردی که در این نوشتار تلاش می شود به عنوان واکنش متفکران تحلیلی دین باور، نسبت به فضای الحادی و لادری گرایانه نیمه دوم قرن بیستم معرفی شود.

جهت گیری اصلی این مقاله، به سمت اثبات سه ویژگی عمده برای این رویکرد است:

۱. تلاش برای وضوح حداکثری کلمات و در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای فهم عرفی به جای اتمیسم منطقی.

۲. توجه به دست آوردهای علوم تجربی جدید و در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای تجربه دینی به جای پوزیتیویسم منطقی.

۳. تلاش در جهت ارزیابی عقلانی گزاره های دینی و ارائه ملاک صدق و کذب برای آنها.

از همین رهگذر، زمینه های عمده چالش ساز برای فلسفه دین و نیز حوزه های اصلی فلسفه تحلیلی که در فلسفه دین به کار گرفته شدند، به عنوان دو خاستگاه اصلی که منجر به پیدایش این رویکرد فکری با سه ویژگی فوق شده است شناسایی می شوند.

کلیدواژه ها: فلسفه تحلیلی دین، فلسفه دین، فلسفه تحلیلی.

^۱- این مقاله برگرفته از رساله کارشناسی ارشد با عنوان «ایمان و تحلیل فلسفی (تأثیر فلسفه تحلیلی بر فلسفه دین)» است.

^۲- کارشناسی ارشد فلسفه دین، دانشکده ادبیات، دانشگاه علامه طباطبایی BarzegarTF@gmail.com.

^۳- استاد گروه فلسفه، دانشکده ادبیات، دانشگاه علامه طباطبایی hamidayat@gmail.com.

مقدمه

اگرچه گزارش های تاریخی ، فلسفه تحلیلی دین را مربوط به فضای فکری شصت سال اخیر دنیای انگلیسی زبان می داند، اما واضح است که نه تحلیل و نه ارزیابی عقلانی گزاره های دینی ، هیچکدام پدیده های نوظهوری نیستند .

فلسفه تحلیلی به عنوان واکنشی رئالیستی به ایده آلیسم حاکم بر فضای اواخر قرن نوزدهم شناخته شده است ، که "منطق نمادین" ^۴ فرگه ^۵ را می توان مبنای آن دانست و از " اتمیسم منطقی ^۶ راسل ^۷ " و ویتگنشتاین متقدم ^۸ و "تحلیل" مور ^۹ می توان به عنوان اصول اولیه آن نام برد .

این رویکرد فلسفی به مجموعه ای از روش ها اشاره می کند که در ارکان زیر با هم اشتراک دارند :

اصرار بر انتخاب کلمات واضح، دقت و وضوح در استدلال ، استفاده از روش های منطقی (که می تواند شامل به کار گیری منطق صوری باشد یا نه ، برای مثال روش استدلالی که پلنتینگا در کتاب *فلسفه دین خود به کار برده است*) ، تجزیه ساختار جملات و بررسی زبان به عنوان بهترین وسیله بررسی مفاهیم .

تمرکز این رویکرد فلسفی بر زبان و معنا از این اعتقاد برمی آید که بهترین راه فهم خود و جهان توجه به نحوه تفکر است و بهترین راه دسترسی به نحوه تفکر، تحلیل چیزی است که می گوئیم.

اما هر نوع تفکر فلسفی به نوعی تحلیل را نیز در دل خود دارد ، آنچنان که آلن پی . اف . سل ^{۱۰} می گوید : « حقیقت این است که بر خلاف این عقیده که بعضاً در دهه ۱۹۵۰ مطرح می شد ، تحلیل اختراع قرن بیستم نیست و هر کس که با سقراط آشنا باشد آن را تأیید می کند . هیچ یک از برترین فیلسوفان مابعدالطبیعی از تحلیل اجتناب نکرده اند . » (آلن پی . اف . سل ، ۱۳۸۷ ، ص ۲۳)

بعلاوه ، فلسفه دین هم قدمتی به اندازه خود فلسفه دارد ؛ چرا که ارزیابی عقلانی گزاره های دینی ، همواره بخشی از تفکر فلسفی را به خود اختصاص داده است . اگرچه الهیات اعتقادی ^{۱۱} (جزمی) ^{۱۲} و نیز دفاعیات دینی ^{۱۳} دارای دانش فلسفی و

⁴ Formal logic

⁵ Frege

⁶ Logical atomism

⁷ Bertrand Russell

⁸ Wittgenstein

⁹ Moore

¹⁰ Allen .p. F .sell

¹¹ Confessional theology

¹² Dogmatic theology

¹³ apologetics

منطقی هستند اما به معنای حقیقی کلمه فلسفه نیستند به این معنا که با پذیرفتن حجیت یک دین خاص یا برخی اصول آن ، نمی توانند نسبت به نقدها بدون موضع باشند . شکل سنتی فلسفه دین معمولاً با عنوان الهیات فلسفی^{۱۴} (طبیعی)^{۱۵} شناخته می شود که توسط توماس آکوئیناس^{۱۶} به صورتی نظام مند بیان شد . تا قبل از دوره معاصر نیز فلسفه دین به خود فلسفه دین و الهیات فلسفی تقسیم می شد و اندیشمندان این تقسیم بندی را مبتنی بر این دیدگاه انجام می دادند که فلسفه دین تنها باید به تأمل فیلسوفانه در باب خداگرایی^{۱۷} بپردازد و پرداختن به سایر مسائل دینی مطرح شده در دین ، فقط در چارچوب الهیات قابل قبول است . اما امروزه علاوه بر خداگرایی ، سایر تعالیم و حتی اعمال و مناسک دینی هم مورد بازبینی فلاسفه دین قرار می گیرد .

اما در دهه ۱۹۵۰ در فضای فکری جامعه انگلیسی زبان چه رخ داد که از فلسفه دین معاصر ، با عنوان « فلسفه تحلیلی دین » یاد می شود ؟

شاید بهتر باشد مرور تاریخی خود را از ظهور فلسفه های تجربه گرا آغاز کنیم . ظهور این جریان های فلسفی و پس از آن نقد براهین سنتی اثبات وجود خدا از سوی کانت^{۱۸} ، آرام آرام زمینه را برای شکل گیری نوعی رویکرد الحادی نوین در فضای فکری غرب فراهم کرد . این رویکرد الحادی با ظهور فلسفه تحلیلی و اوج گیری آن با دو بال اتمیسم منطقی (راسل و ویتگنشتاین متقدم) و پوزیتیویسم منطقی^{۱۹} (حلقه وین^{۲۰}) ، نیرویی تازه گرفت و اندیشه دینی را به چالشی جدی کشاند . پوزیتیویست ها با تکیه بر اتمیسم منطقی ، الهیات را نا معقول و بی منطق دانسته و با بی معنا دانستن گزاره های دینی بر اساس معیار های تحصیل گرایانه خود، طرح صدق و کذب را برای چنین گزاره هایی از اساس رد می کردند .

به این ترتیب شاید در نگاه اول، فلسفه تحلیلی رویکردی در تقابل با فلسفه دین به نظر برسد اما با ظهور ویتگنشتاین متأخر صبغه ای غیر الحادی به خود گرفت. اولین گام در این زمینه تعریف معنای عملی باورهای دینی از سوی ویتگنشتاین متأخر بود. می توان گفت با این تغییر دیدگاه، ویتگنشتاین از راسل دور و به مور نزدیک می شود به این معنا که به جای فروکاستن زبان به یک زبان منطقی، دعوت به شناختن ساختار زبان و زدودن ابهام آن می کند .

اما این تغییر به همین جا محدود نشد، بلکه با تلاش های گروهی موسوم به عالمان مابعدالطبیعه^{۲۱} آکسفورد در جهت کارآمد کردن رویکرد تحلیلی برای دفاع از گفتمان دینی ادامه پیدا کرد . از تعدیل جزم گرایی پوزیتیویستی هم در زمینه

¹⁴ Philosophical theology

¹⁵ Natural theology

¹⁶ St Thomas Aquinas

¹⁷ theism

¹⁸ Kant

¹⁹ Logical Positivism

²⁰ Vienna Circle

²¹ Metaphysicals

منطق و هم در زمینه اصل تحقیق پذیری به عنوان سرآمد این تلاش ها و از اثبات متافیزیک به عنوان یک نظام منطقی و اثبات امکان ارزیابی عقلانی گزاره های دینی، اثبات معقولیت باورهای دینی و بهبود استدلال های معطوف به صدق می توان به عنوان دست آوردهای این تغییر نگرش نام برد .

می توان گفت متفکران تحلیلی با پیگیری "تلاش برای وضوح حداکثری کلمات و در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای فهم عرفی" به جای اتمیسم منطقی و پیگیری "توجه به دست آوردهای علوم تجربی جدید و در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای تجربه دینی" به جای پوزیتیویسم منطقی، مسیری تازه را به سمت دفاع از اندیشه دینی، در پیش گرفتند .

البته رویکرد تحلیلی را در رابطه با فلسفه دین می توان در دو سطح در نظر گرفت : سطحی افراطی که رسالت خود را فقط محدود به تحلیل مفاهیم و استدلال ها می داند و به دنبال کشف حقیقت و بررسی صدق و کذب نیست . اما سطح معتدل تری نیز از فلسفه تحلیلی وجود دارد که "علاوه بر تلاش در جهت ارزیابی عقلانی گزاره های دینی، می کوشد تا ملاکی برای بررسی صدق و کذب آن ارائه دهد و راهی به سوی حقیقت باز کند".

آنچه در این مقاله دنبال می شود ارائه مدلی است که بر اساس آن بتوان نشان داد سه ویژگی اخیر (یعنی تلاش برای وضوح حداکثری کلمات و در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای فهم عرفی، توجه به دست آوردهای علوم تجربی جدید و در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای تجربه دینی، و در نهایت تلاش در جهت ارزیابی عقلانی گزاره های دینی و ارائه ملاک صدق و کذب برای آنها) مجاری عمده تأثیر فلسفه تحلیلی بر فلسفه دین است که از آن با عنوان "فلسفه تحلیلی دین" یاد می شود.

در همین راستا، سه مسیر عمده قابل شناسایی است: مسیر ویگنشتاینی، مسیر فلسفه دین آکسفورد و مسیر معرفت شناسی اصلاح شده^{۲۲}. که البته مسیر ویگنشتاینی به عنوان مقدمه و زمینه ساز دو مسیر بعدی به شمار می رود. البته در پیشبرد هر سه مسیر متفکران زیادی نقش داشته اند، اما در اینجا برای تشریح دقیقتر موضوع و پرهیز از پراکنده گویی فقط به آرای چهره های شناخته شده هر مسیر پرداخته می شود .

مسیر ویگنشتاینی :

ویگنشتاین متقدم در رساله منطقی – فلسفی تراکتاتوس همسو با نظریه تصویری معنا^{۲۳}، درباره گزاره های دینی دعوت به سکوت می کند؛ گزارش بارت در قالب بیان مختصر زیر، می تواند مبنای چنین دعوتی را روشن کند :

²² Reformed Epistemology

²³ The theory of pictorial meaning

نه تنها چیزی برای دانستن جز واقعیت های تجربی نیست بلکه ، ما حتی نمی توانیم درباره چیزی جز واقعیات تجربی سخن بگوییم . تلاش برای سخن گفتن به روشی غیر از این ، تلاش برای بی معنی سخن گفتن است .

بر اساس این دیدگاه ، باور دینی (هنری، اخلاقی ...) واقعیت های تجربی هستند ، اما درست و غلط بودن باور های دینی یا خوب و بد بودن سبک های هنری ، احکام یا باورهای شخصی هستند که نمی توانند به طور تجربی توجیه شوند ، و به طریق اولی نمی توانند مورد تحقیق تجربی قرار بگیرند . بنابراین ما نمی توانیم درباره باور های دینی یا سبک های هنری عبارات درست یا غلطی بیان کنیم و بنابراین تنها کار منطقی و عقلانی که می توانیم انجام دهیم آن است که با سکوت از کنار آنها عبور کنیم و مدعی نشویم که این گزاره ها درباره واقعیت ها هستند . (2005, Barret)

این عبارات حلقه وین را بر آن داشت تا تراکتاتوس را اوج پوزیتیویسم منطقی بداند ، و در سایه آن گزاره های دینی را بی معنا تلقی کند .

استفاده ای که حلقه وین از این رویکرد زبانی می کند ، تقویت کننده دیدگاه خداناباورانه است ، اما شواهد نشان می دهد عقیده ویتگنشتاین ، همسو با الحاد نیست .

وی علاوه بر شاعرانه دانستن تفسیرفوق از تراکتاتوس ، برای روشن کردن مطلب خود از مفهوم "درنوردیدن"^{۲۴} مرزهای زبان " (2005, Barret) استفاده می کند . به این معنا که زبان دارای مرزها و محدودیت هایی است ، حال آنکه در جهان واقعیت هایی وجود دارند که با این زبان محدود قابل بیان نیستند . حقایق ماوراء الطبیعی (مثل الهیات) ، امور انتزاعی (مثل مسأله حیات) و گزاره های اخلاقی ، اموری فرازبانی هستند . به این ترتیب تلاش برای سخن گفتن از این امور به مثابه تلاش برای درنوردیدن مرزهای زبان است و حاصل آن چیزی جز سخنان بی معنا نخواهد بود . اما ' بی معنا بودن آنها همان ماهیت آنهاست ' . آنها تلاشی هستند برای بیان غیر قابل بیان ها تا معنا را از طریق قابل بیان ها ایجاد کنند .

از طرف دیگر ، با مطرح کردن مفهوم " تصویر برای زندگی کردن مطابق با آن "^{۲۵} معتقد است آنچه را می توان نشان داد ، نمی توان بیان کرد .

نگاهی به نظرات فیلیپس^{۲۶} به عنوان یکی از مهمترین شارحان ویتگنشتاین ، می تواند این جنبه از تفکر وی را برای ما روشنتر کند : وی معتقد است باور دینی نمی تواند به عنوان یک منبع اطلاعات درباره حقیقت به شمار رود و بر اساس امر دیگری نمی توان آن را به دست آورد . از نظر وی ، محور خداگرایی مسیحی ، باوری فلسفی درباره وجود خدایی با صفات

²⁴ Run up against

²⁵ A picture to live by

²⁶ Phillips

خاص که بطور فلسفی فهمیده شده باشد نیست . یک جهان بینی متافیزیکی هم نیست . این به این معنا نیست که غیر منطقی باشد . بلکه به این معناست که دین دارای نوعی از عقلانیت است که در کلام و اعمال دینی آشکار می شود . در نتیجه زبان دین ، غیر قابل جایگزینی و غیرقابل فروکاستن است و نمودهای تجلی آن را می توان در رویکردهای مختلف هنری ، فرهنگی و ادبی دید . (Loads , 2005)

به این ترتیب ، می توان گفت معناداری گزاره های دینی در نظر ویتگنشتاین متقدم دارای جنبه فرامعنایی است .

می توان نتیجه گرفت دستاورد رویکرد تحلیل زبانی ویتگنشتاین متقدم ، در زمینه دفاع از ارزیابی عقلانی گزاره های دینی در برابر حمله های سنگین شکاکیت و لادری گری قرن بیستم ، تنها تعریف بی معنایی آنها به عنوان فرامعنایی است و تنها راه حل وی سکوت در مقام نظر و پناه بردن به تصاویر مبنایی زندگی ، در مقام عمل است . اگرچه این رویکرد هم راه حلی برای دفاع از دین باوری به حساب می آید اما ما را از سکوت فراتر نمی برد .

اما ویتگنشتاین به همین حد اکتفا نکرد . او پشت مرزهای عالم فوق زبان توقف نکرد و نظریه بازبهای زبانی^{۲۷} و زبان تألیفی^{۲۸} به او اجازه داد تا سکوت را بشکند و درباره عالم گزاره های دینی (اخلاقی و هنری و ...) هم اظهار نظر کند . این بدان معنا نیست که او معناداری عالم تجربه گرایی و منطق محوری را به آن عوالم تسری داده باشد ، بلکه به نوعی می توان گفت او معنایی مبتنی بر دستور زبان متفاوت را در عالم گزاره های دینی شناسایی کرد : این اعمال و قواعد زندگی دینی است که معنای گزاره های دینی را مشخص می کند . مفاهیم " نادانی وجهی " ^{۲۹} و " شواهدی از همین نوع " که یاد آور دلیل عملی ارسطوست ، از جلوه های این نوع معناداری است (Barret , 2005) .

اگرچه تأکید بر جنبه عملی معنا ، در ویتگنشتاین متأخر نیز مانند ویتگنشتاین متقدم مشهود است ، اما رویکرد جدید ویتگنشتاین ، خود پیشرفتی آشکار در زمینه کمک به فلسفه دین محسوب می شود ، چراکه معناداری گزاره های دینی از حالتی غیر قابل بررسی خارج شده و هر چند مبتنی بر عمل ، اما قابل دسترسی است . به عبارت دیگر به نظر می رسد ویتگنشتاین متأخر نوعی معنای جدید برای معناداری تعریف می کند ، که دیگر فوق زبان نیست و قابل مقایسه با معنای مبتنی بر تجربه و منطق است .

مسیر فلسفه دین آکسفورد :

²⁷ Language games

²⁸ Functioning language

²⁹ Aspect blindness

اگر ظهور ویتگنشتاین متأخر را به عنوان اولین واکنش مؤثر ، در قبال سکوت ویتگنشتاین متقدم در زمینه گزاره های دینی در نظر بگیریم ، به نظر می رسد بتوان ادامه این واکنش را در فلسفه دین آکسفورد پیگیری کرد . جریانی که تلاش می کند معناداری گزاره های دینی را بر اساس معیارهایی قابل دسترس تر ارائه کند .

اگرچه نظریه بازی های زبانی ، توانست با عبور از به خاموشی سپردن گزاره های دینی ، معنایی را هر چند مبتنی بر عمل و نوعی ایمان گرایی برای این گزاره ها تعریف کند ، اما این راه حل راضی کننده به نظر نمی رسد . شاید بتوان گفت آن چیزی که متفکران تحلیلی را در مسیر فلسفه دین پیش می برد ، جستجوی راهی است برای اینکه هم سد "سکوت" ویتگنشتاین متقدم را بشکنند و هم مرزی را که ویتگنشتاین متأخر بین " نحوه زندگی " ^{۳۰} دینی با دیگر نحوه های زندگی ترسیم کرده بود ، تعدیل کنند . آنها به دنبال این هستند که جایگاه منطق و علوم تجربی را در ارتباط با گزاره های دینی باز تعریف کنند و راهی به سوی ارزیابی عقلانی ایمان دینی باز کنند .

این تلاش ها از دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ ، همچنان در عرصه شناخت و زبان دین و بیشتر توسط گروه عالمان مابعدالطبیعه صورت می گرفت اما از دهه ۱۹۸۰ به بعد شکل جدیدی به خود گرفته است . ایان تی رمزی ^{۳۱} ، بازیل میچل و ریچارد سویین برن که به ترتیب دارای سمت استادی ممتاز فلسفه دین دانشگاه آکسفورد هستند ، تا به امروز راهبری این مسیر را بر عهده داشته اند . تلاش میچل و رمزی بیشتر در چارچوب فلسفه زبان ، معنا داری و شناخت و جهت گیری سویین برن بیشتر در زمینه پیشبرد الهیات طبیعی و استفاده از فلسفه در الهیات بوده است. (Loads , 2005)

الف (بازیل میچل

پس از اینکه فضای فکری جامعه انگلیسی زبان ، در پرتو اثر آیر ^{۳۲} (زبان ، صدق و منطق ^{۳۳}) به نفع بی معنا دانستن متافیزیک و در نتیجه بی معنایی الهیات تغییر کرد ، در ۱۹۴۶ گروهی موسوم به عالمان مابعدالطبیعه تلاش خود را در جهت اصلاح این طرز فکر آغاز کردند . بازیل میچل (۱۹۱۷-) نیز به عنوان یکی از اعضای این گروه تلاش کرد تا متافیزیک را به عنوان یک نظام منطقی تثبیت کند . وی که خود پرورش یافته مکتب تحلیلی بود ، برخی از خصوصیات این رویکرد را مانع رشد فلسفه دین می دید . نوع خاصی از فلسفه ورزی که میچل آن را فلسفه جزء نگر ^{۳۴} (که بر جزئیات متمرکز بود و از هر موضوع به بخشی از آن که واضح و قابل مدیریت است بدون توجه به کل ، می پرداخت) می نامد ، و نیز تلاش برای دستیابی به حقایق اخلاقی با معیارهای پوزیتیویستی ، از جمله این موانع بودند .

³⁰ Form of life

³¹ Ian. T. Ramsey

³² A. J. Ayer

³³ Language , Truth and Logic

³⁴ Minute philosophy

واکنش میچل و دیگر اعضای گروه عالمان مابعدالطبیعه نسبت به این موانع ، تلاش در این جهت بود که با استفاده از ظرفیت های رویکرد تحلیلی نشان دهند مفاهیم اخلاقی و دینی مبتنی بر ساختارهای متافیزیکی هستند و اینکه بحث درباره این مفاهیم قابلیت دقت عقلانی دارند و می توان صدق و کذب آنها را نشان داد . (Mitchell, 2005)

با همه اینها بازیل میچل ، معتقد است گزاره های دینی را بر اساس معیارهای پوزیتیویستی هم ، می توان معنا دار دانست . از نظر او همین قدر که برخی امور هستند که در تناقض با گزاره های دینی به حساب می آیند نشان از معنادار بودن گزاره های دینی دارد . اما از طرف دیگر معتقد است چون این گزاره ها متعلق ایمان هستند ، موارد نقض آنقدر مؤثر نیستند که بتوانند باورهای دینی را از فرد متدین بگیرند .

روی آوردن به عقل گرایی معتدل^{۳۵} یا انتقادی^{۳۶} یکی از مهمترین مشخصه های فکری میچل به شمار می رود (, 2005 Loads) . اگر طیفی را در نظر بگیریم که یک سر آن عقل گرایی حداکثری^{۳۷} و یک سر آن ایمان گرایی^{۳۸} باشد ، عقل گرایی انتقادی دارای یک جایگاه میانی در این طیف خواهد بود . این رویکرد فکری ، جست ایمان گرایان به قلمرو ایمان را نمی پذیرد ، از آن طرف هم مثل عقل گرایی حداکثری به دنبال یک اثبات قطعی برای اقتناع همه افراد نیست ، در عوض معتقد است ارزیابی عقلانی باورهای دینی نه تنها ممکن بلکه ضروری است اما نباید انتظار ما از این سنجش عقلانی ، رسیدن به نتیجه ای قطعی و همه پذیر باشد .

ارکان اساسی عقل گرایی انتقادی عبارتند از :

۱ . به کار گرفتن تمام امکانات عقلی ، برای ارزیابی باورهای دینی .

۲ . در نظر گرفتن انتقاداتی که بر این باورها وارد می شود .

۳ . ارزیابی مبادی عقلی این باورها را که در براهین آشکار نمی شوند .

ب) ایان رمزی

ایان رمزی که در ۱۹۷۲ به طور غیر منتظره ای از دنیا رفت ، یکی از متفکرانی است که از تحلیل زبانی ویتگنشتاین تأثیر پذیرفته است . او زبان دین را شناختی می داند و معتقد است زبان دین از واقعیتی متعالی حکایت می کند ، اما شیوه توجیه باورهای دینی متفاوت از دیگر باورهاست . وی در مقایسه با متفکرانی چون فیلیپس مورد توجه قرار می گیرد که زبان دین

³⁵ Soft Rationalism

³⁶ Critical

³⁷ Strong Rationalism

³⁸ Fideism

را غیر شناختاری می دانند ، برای مثال فیلیپس معتقد است "عشق خداوند به بشر" به این معناست که فرد دیندار باید با دیگران مهربان باشد .

رمزی که در گروه عالمان مابعدالطبیعهٔ آکسفورد هم عضویت داشت ، تلاش می کند تا به نوعی زبان دین را با تجربیات روزمره و اظهارات لفظی معمول آشتی دهد . طرح وی مبتنی بر تجربهٔ دینی و وضعیت های انکشاف^{۳۹} ، بصیرت^{۴۰} و سرسپردگی^{۴۱} است .

وی معتقد است در تجارب روزمره ، گاهی اوقات اتفاقاتی غیر منتظره رخ می دهد ، یا الفاظ معمولی که با آنها سخن می گوئیم ، به روشی غیر معمول به کار برده می شوند . (مثل وقتی که با استعاره سخن می گوئیم .) در این موقعیت های غیر عادی ، ناگهان انکشافی برای ما رخ می دهد و بصیرتی خاص به ما می بخشد که پیامد آن برای ما ، سرسپردگی است . به عبارت دیگر این موقعیت های غیر عادی ، امری ورای تجربه را در اختیار ما می گذارند .

بر همین اساس ، رمزی تجربهٔ دینی را تجربه ای می داند که در آن وضعیت های انکشاف و بصیرت طوری هستند که باعث یک سرسپردگی کلی تام (در مقایسه با سرسپردگی های جزئی تام و کلی غیر تام) به امری می شوند که ورای تجربه دینی است . به دنبال این دیدگاه ، رمزی تلاش می کند تا با استفاده از مدلهای تعدیل یافته ، زبانی بسازد که با قدرت انکشاف آن بتواند تجربهٔ دینی و آنچه را که ورای آن است بیان کند . به این ترتیب او ملاک معناداری زبان دین را تجربهٔ دینی می داند . (گیسلر ، ۱۳۸۴ ، ص ۴۴۱-۴۵۰)

ج) ریچارد سویین برن

سویین برن (۱۹۳۴ -) که پس از میچل در جایگاه استادی ممتاز دانشگاه آکسفورد قرار گرفت ، روشی جدید را برای آشتی دادن باورهای دینی با علم جدید در پیش گرفت . او با ضروری دانستن ابتدای باورهای دینی بر شواهد ، از اثبات عقلانی گزاره های دینی یعنی همان الهیات طبیعی دفاع می کند . به این ترتیب نه تنها از صف ایمان گرایان جدا می شود بلکه تا حد زیادی به قلمرو عقل گرایان حداکثری نزدیک می شود (پترسون ، ۱۳۸۷ ، ص ۷۴) .

الهیات طبیعی که بیشتر با مدل توماسی آن شناخته شده است ، تحت تأثیر نظریات کانت و پس از آن با آراء پوزیتیویست های منطقی ، تضعیف شده بود . اما سویین برن با تأیید رویکرد آکوئیناس در مبتنی کردن الهیات بر علم ارسطویی ، به رغم

³⁹ disclosure

⁴⁰ discernment

⁴¹ commitment

فضای افلاطونی آن روز تفکر مسیحی ، تلاش کرد تا با تقریر جدیدی از این نظام الهیاتی ، آن را به روز کند . او بر برهان غایت شناختی^{۴۲} متمرکز شد ، اما تقریر خود را از این برهان مبتنی بر شیوه نظریه پردازی علمی انجام داد .

پس از تلاش های ایان رمزی در جهت شناختی دانستن زبان دین ، و پس از هدف گذاری میچل برای نشان دادن معناداری گزاره های دینی با معیار های پوزیتیویستی و نیز تلاش وی برای احیای متافیزیک ، این بار سویین برن ملاک معناداری علم را به چالش کشید و آن را نه « تحقیق پذیری »^{۴۳} بلکه استفاده از کلماتی دانست که در زبان عادی به کار می روند و معنا دارند . سپس به بیان ملاک موجه بودن نظریه های علمی پرداخت .

از نظر وی نظریه های علمی وقتی موجهند که سه ویژگی داشته باشند :

۱. قادر به تبیین پدیده های اطراف ما باشند .

۲. ساده باشند .

۳. بدون این نظریه ها ، نتوان آن پدیده ها را تبیین کرد .

بر اساس همین ویژگی ها ، نظریه ای موجه تر است که ساده تر باشد و بتواند پدیده های بیشتری را تبیین کند . (مقایسه نظریات فرا دامنه^{۴۴} و فرودامنه^{۴۵} ، نتیجه چنین تعریفی به نظر می رسد .)

اما آنچه گفتیم برای اینکه سویین برن طرح نوی خود را در زمینه الهیات طبیعی دراندازد ، کافی به نظر نمی رسد . او برای تکمیل این زیربنا دو اصل را می پذیرد :

۱. ارزش علمی تبیین های ناظر به شخص (پدیده الف معلول شخص ب است که هدف پ را از ایجاد الف دنبال می کرده است) .

۲. ارزش موجه سازی " احتمال بیشتر " برای دستیابی به " اثبات قطعی "

این مبنای فکری ، زمینه را برای سویین برن فراهم کرد تا دست به کار احیای الهیات طبیعی شود .

⁴² Teleological Argument

⁴³ verification

⁴⁴ Higher-level

⁴⁵ Lower-level

در ابتدا پدیده هایی را به عنوان شواهد در نظر می گیرد که برخی از آنها عبارتند از : وجود جهان ، مطابقت آن با نوعی نظم ، وجود انسانها و حیوانات ، امکان مشارکت در کسب معرفت و ساختن جهان ، الگوی تاریخ ، وجود معجزات به عنوان شواهد مرتبط و شواهد موجود در زمینه تجربه دینی .

اما در ادامه ، به نظر می رسد وی برهان خود را به دو صورت مطرح می کند :

الف) بر اساس قواعد احتمالاتی بیزی^{۴۶} (Thomas Long , 2003, pp 404 – 405) ،

استدلال می کند که احتمال وجود خداوند با توجه به پدیده ها و شواهدی که در دسترس است بیشتر از احتمال عدم وجود اوست .

این نوع استدلال که تقریری از همان برهان غایت شناختی است ، دو تفاوت عمده با نسخه توماسی آن دارد : اول اینکه محاسبه ای مبتنی بر احتمالات را وارد استدلال خود می کند ، و دوم ، علاوه بر نظم موجود در عالم ، معجزات و تجربه دینی را هم به عنوان شواهد در نظر می گیرد .

ب) با به کار بردن قاعده بیزی استدلال می کند که اگر خدا وجود داشته باشد پدیده های موجود محتمل تر هستند نسبت به حالتی که فرض ما عدم وجود خدا باشد .

به عبارت دیگر وی معتقد است ، اگر شواهد موجود را به عنوان داده هایی علمی در نظر بگیریم ، خداگرایی توحیدی نظریه ای است که می تواند بیشترین پدیده ها را و به ساده ترین صورت تبیین کند . پس بهترین نظریه است .

اصل تنظیم دقیق جهان ، که بر ثابت های فیزیکی و شرایط اولیه جهان به عنوان اموری که منجر به ایجاد موجودی مثل انسان می شود ، تأکید می کند در همین راستا مطرح شده است . (Holder , 2007)

به روز کردن الهیات طبیعی ، تنها واکنش سویین برن نسبت به براهین سنتی اثبات وجود خدا نیست . او معتقد است حتی اگر این برهان ها هر کدام به تنهایی نتوانند کاری از پیش ببرند ، در کنار هم و به صورتی "انباشتی"^{۴۷} می توانند مدافع کارآمدی برای خداگرایی محسوب شوند .

گذشته از اینها ، سویین برن خداگرایی را به عنوان یک نظام اعتقادی منسجم می پذیرد و معتقد است این باور که خداوند عالم مطلق ، خیر مطلق ، مختار ، تغییر ناپذیر ، همه جا حاضر و سرمدی است ، باوری است که از انسجام درونی برخوردار است . او انسجام را مستقل از صدق در نظر می گیرد . و البته برای انسجام معانی مختلفی را بیان می کند : (Lauritzen , 1984)

⁴⁶ Bayesian probabilistic account

⁴⁷ cumulative

۱. گزاره منسجم گزاره ای است که فرض درستی آن معقول باشد .

۲. یک بیان منسجم ، یک بیان به لحاظ منطقی ممکن است .

۳. یک بیان منسجم ، بیانی است که نقیض آن هم منسجم باشد ، در آن صورت یک گزاره واقعی یا ترکیبی است . و یک بیان منسجم که نقیضش ناسازگار باشد یک گزاره تحلیلی یا ضرورتاً منطقی است .

۴. اگر گزاره ای در بر گیرنده هیچ تناقضی نباشد ، آنگاه بیانگر یک عبارت سازگار است .

مسیر معرفت شناسی اصلاح شده

از آغاز ظهور فلسفه تحلیلی ، متفکران دین باور با سه چالش عمده مواجه بودند : (۱) چالش مربوط به معناداری گزاره های دینی ، (۲) چالش مربوط به صدق گزاره های دینی ، و (۳) چالش مربوط به معقولیت (موجه بودن) باور به گزاره های دینی .

اگر تلاش مسیر ویتگنشتاینی را در جهت بازگرداندن معنا به عالم گزاره های دینی ، و تلاش افرادی چون میچل و سویین برن را در جهت احیای متافیزیک و احیای الهیات طبیعی در نظر بگیریم ، معرفت شناسی اصلاح شده را باید تلاشی متفاوت در جهت دفاع از معقولیت و موجه بودن باورهای دینی دانست . به عبارت بهتر ، معرفت شناسی اصلاح شده مسیر سومی است که فلسفه تحلیلی از طریق آن ، بر فلسفه دین تأثیرگذارده است . اصلی ترین چهره های این مسیر عبارتند از آلون پلنتینگا^{۴۸} (۱۹۳۲ -) ، نیکلاس ولترستورف^{۴۹} (۱۹۳۲ -) و ویلیام آلستون^{۵۰} (۱۹۲۱ -) .

یکی از خصوصیت هایی که معرفت شناسی اصلاح شده با آن شناخته می شود "ضدقرینه گرایی"^{۵۱} است . این اصطلاح به معنای غیر منطقی دانستن باور دینی نیست ، بلکه به این معناست که لزومی ندارد خداگرایی حقیقت را فقط به سبک استدلال هایی مشابه استدلال های الهیات طبیعی (قیاسی و استقرایی) توضیح دهد . بلکه خداگرایی به همه آنچه برای فهم حقیقت می توانیم بدانیم نیاز دارد .

از نظر پلنتینگا و نیز ولترستورف ، در واقع اکثر افراد ایمان خود را مبتنی بر شواهد نکرده اند . بلکه "خدا وجود دارد" را به عنوان باوری پایه^{۵۲} پذیرفته اند . برای دفاع از این ایده ، او مبنای سنتی^{۵۳} را به چالش می کشد و معتقد است "دیگران هم دارای ذهن هستند" و "یک ساعت پیش صبحانه خوردم" باورهایی هستند که برایشان استدلالی نداریم ، و در عین

⁴⁸ Alvin Plantinga

⁴⁹ Nicholas Wolterstroff

⁵⁰ William P. Alston

⁵¹ Anti-evidentialism

⁵² basic

⁵³ Classical Foundationalism

حال در داشتن آنها غیر منطقی هم نیستیم . به عبارت دیگر ، او معتقد است باورهای پایه مطابق با معیار مبنای سستی ، منحصر در باورهای بدیهی^{۵۴} یا خطاناپذیر^{۵۵} نیست . او باور پایه ای را که دارای توجیه باشد باور " واقعاً پایه " ^{۵۶} می نامد و البته " تضمین " ^{۵۷} را جانشین توجیه می کند .

به این ترتیب باوری واقعاً پایه است که دارای تضمین باشد یعنی قوای شناختی ایجاد کننده آن عملکرد مناسب^{۵۸} داشته باشند ، شرایط شناختی متناسب با آن قوا باشد و طوری طراحی شده باشد که به طور موفق ، برای دستیابی به صدق هدف گذاری شده باشد .

بر اساس این دیدگاه " خدا وجود دارد " هم باوری پایه به شمار می رود . اما در این حالت قوای شناختی که منجر به ایجاد این باور پایه می شوند به نوعی ، تعمیم قوای ادراکی مبتنی بر حواس به شمار می روند که در شناخت دنیای پیرامون ما به کار می آیند . این قوای ادراکی عبارت است از " حس الوهیت " ^{۵۹} و " عملکرد روح القدس " و تجربه ای هم که بر اساس آن این باور شکل می گیرد ، " تجربه دینی " است .

حس الوهیت و عملکرد روح القدس ، نقشی کلیدی در ضد قرینه گرایی ایفا می کنند . به این ترتیب که حس الوهیت ، زمینه را در ما برای باور به خداوند فراهم می کند و گواهی روح القدس هم در رابطه با آموزه های محوری مسیحیت فعال است . این دو عامل باورهای را به طور بی واسطه در ما ایجاد می کنند . این باورهای بی واسطه (پایه) هم با همان سازوکاری تضمین می شوند ، که باورهای پایه موجود در فهم عرفی . به این معنا که تضمین آنها مبتنی بر عملکرد درست حس الوهیت و گواهی روح القدس ، شرایط شناختی مناسب ، و نقشه ای است که به طور موفق برای ایجاد باورهای صادق طراحی شده باشد . به عبارت دیگر ، پلنتینگا ارزیابی حس الوهیت و عملکرد روح القدس را به ارزیابی عملکرد قوای شناختی در ایجاد باورهای خاص تقلیل می دهد .

هریت هریس نام این سازوکار را بینش معنوی^{۶۰} می گذارد و آن را یک فرصت هدر رفته می داند . او معتقد است پلنتینگا باید به جای ارائه یک مدل مکانیکی از طرز کار حس الوهیت و عملکرد روح القدس ، مدلی ارگانیکی را توضیح می داد که مشخص می کرد چطور انسان می تواند زمینه را برای دریافت این باورهای بی واسطه فراهم و معنویت خود را کاملتر کند .
(Harris , 2005)

⁵⁴ Self-evident

⁵⁵ incorrigible

⁵⁶ Properly basic

⁵⁷ warrant

⁵⁸ Proper function

⁵⁹ Sensus divinitatis

⁶⁰ Spiritual insight

آلستون هم باورهای دینی را به پایه و غیر پایه تقسیم می کند . او باورهای دینی پایه را مبتنی بر تجربه دینی می داند و معتقد است از طریق استدلالی که بر اساس این باورهای پایه سامان داده شده باشد ، می توان به باورهای دینی غیر پایه رسید . او معتقد است کارکرد تجربه دینی برای باور دینی ، درست مثل کارکرد تجربه حسی برای باور حسی است .

نتیجه گیری

به نظر می رسد فلسفه تحلیلی دین ، از آغاز پیدایش همواره در حال تعدیل دیدگاه ها ، روش ها و ابزارها بوده و هست . این تعدیل نه تنها نسبت به دیگر رویکردهای فلسفی اعمال شده ، بلکه خود فلسفه تحلیلی را هم پیوسته مورد بازبینی و باز تعریف قرار می دهد و در این مسیر ، همه شاخه های فلسفه تحلیلی از جمله فلسفه اخلاق ، فلسفه زبان ، متافیزیک و معرفت شناسی به نوعی نقش خود را ایفا کرده اند . (Swinburne , 2005)

اگرچه از اتمیسم منطقی و تجربه گرایی در ابتدا ، بمثابه ابزاری جهت بیرون راندن باورهای دینی از عرصه اندیشه استفاده شد ، اما این پایان کار نبود و ظهور افکار و اندیشه هایی که یکی پس از دیگری تلاش می کردند راهی به دنیای باورهای دینی باز کنند ، فلسفه تحلیلی دین را باز تولید می کرد . برخی جریان ها برای رد ، برخی برای اصلاح و برخی برای تکمیل جریان دیگر اما با حفظ چارچوب تحلیلی به راه افتادند و آنچه امروز مشاهده می شود ، محصول این پویایی است .

موارد زیر را می توان به عنوان مهمترین ویژگی های عام آنچه را که امروز ، به عنوان فلسفه تحلیلی دین پیش رو داریم برشمرد :

۱ . استفاده ای تعدیل شده از منطق

۲ . توجه به دستاوردهای علم تجربی جدید

۳ . تأکید بر وضوح کلام و پرهیز از سخن گفتن مبهم

۴ . توجه و ارزش گذاری برای نقدها

۵ . پیش بینی نقدها و تلاش جهت پاسخ به آنها

۶ . ارزیابی دقیق موقعیت افراد

۷ . تلاش برای دسته بندی و ارزش گذاری شواهد

اما فلسفه تحلیلی دین ، ویژگی های خاصی هم دارد که به نظر می رسد درک بهتر جایگاه آنها ، وقتی ممکن است که متفکران پردازنده آنها و زمینه ایجاد آنها هم در نظر گرفته شود . بررسی این ویژگیها در حقیقت پویایی خاص فلسفه تحلیلی و تغییر و تحول آن را در چارچوب تحلیلی نشان می دهد .

جدول زیر به همین منظور طراحی شده است . البته نه متفکران تحلیلی و نه پویایی این رویکرد ، محدود به مواردی که در این جدول ذکر شده نمی شود ، اما آنچه را که در این مقاله سعی در بیان آن داشتیم تا حدی نشان می دهد. این جدول از شش ستون تشکیل شده و مطالب هر ستون تحت عنوان مشخصی آورده شده اند.

واژه شناسی عناوین ساختاری جدول

"متفکر" : در این ستون نام مهمترین متفکرانی که زمینه ساز و ایجاد کننده فلسفه تحلیلی دین به شمار می روند آورده شده است. (ممکن است بر اساس ضرورت، دو ردیف به یک متفکر اختصاص داده شده باشد یا در یک ردیف نام دو متفکر آورده شده باشد).

"زمینه نظریه پردازی" : از آغاز ظهور فلسفه تحلیلی ، متفکران دین باور با سه چالش عمده مواجه بودند : ۱) چالش مربوط به معناداری گزاره های دینی ، ۲) چالش مربوط به صدق گزاره های دینی ، و ۳) چالش مربوط به معقولیت (موجه بودن) باور به گزاره های دینی. این ستون نشان دهنده آن است که هر متفکر در کدامیک از این زمینه ها نظریه پردازی کرده است.

"مدعای مورد واکنش" : این ستون اختصاص به دعاوی خاصی دارد که متفکر مورد نظر، نظریه پردازی خود را در واکنش یا به نوعی در رابطه با آنها سامان داده است.

"واکنش" : این ستون نشان دهنده واکنش و پاسخ متفکر مورد نظر، به دعاوی مطرح شده در ستون قبل است.

"حوزه مربوطه در فلسفه تحلیلی" : فلسفه تحلیلی با شاخه های مختلف خود به کمک فلسفه دین آمده است. این شاخه ها عبارتند از: فلسفه زبان، فلسفه اخلاق، متافیزیک تحلیلی، معرفت شناسی (فلسفه علم) و فلسفه تاریخ. در این ستون حوزه ای از فلسفه تحلیلی که نظریه پردازی متفکر مورد نظر، در چارچوب آن صورت گرفته آورده شده است.

"سه شاخص عمده فلسفه تحلیلی دین" : همانطور که در ابتدای مقاله آمده است، تلاش برای وضوح حداکثری کلمات و در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای فهم عرفی ، توجه به دست آوردهای علوم تجربی جدید و در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای تجربه دینی، و در نهایت تلاش در جهت ارزیابی عقلانی گزاره های دینی و ارائه ملاک صدق و کذب برای آنها، مجاری عمده تأثیر فلسفه تحلیلی بر فلسفه دین است که از آن با عنوان "فلسفه تحلیلی دین" یاد می شود. این ستون نشان دهنده این است که نظریه پردازی انجام شده توسط متفکر مربوطه، کدامیک از این سه ویژگی را پوشش می دهد، یا

به عبارت دیگر بر مبنای اطلاعات آمده در این ستون مشخص می شود که چرا نظریه پردازی انجام شده را می توان در چارچوب فلسفه تحلیلی دین دانست.

"*": این علامت نشان دهنده توضیحاتی است که در پایین جدول آورده شده است.

متفکر	زمینه نظریه پردازی	مدعای مورد واکنش	واکنش	حوزه مربوطه در فلسفه تحلیلی	سه شاخص عمده فلسفه تحلیلی دین
ویتگنشتاین متقدم	معنا داری باورهای دینی	بی معنایی باورهای دینی حاصل از اتمیسم منطقی	سکوت در قبال باورهای دینی، بی معنایی را ماهیت باورهای دین دانستن	فلسفه زبان	مقدمه سازی برای فلسفه تحلیلی دین
ویتگنشتاین متأخر	معنا داری باورهای دینی	بی معنایی باورهای دینی حاصل از اتمیسم منطقی، سکوت ویتگنشتاین متقدم	جداکردن صورت زندگی دینی از دیگر صورت های زندگی و در نتیجه جدا کردن بازی زبانی دینی از دیگر بازی های زبانی	فلسفه زبان	مقدمه سازی برای فلسفه تحلیلی دین، در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای فهم عرفی

متفکر	زمینه نظریه پردازی	مدعای مورد واکنش	واکنش	شاخه مربوطه در فلسفه تحلیلی	سه شاخص عمده فلسفه تحلیلی دین
بازیل میچل	معناداری باورهای دینی	دعوی بی معنایی باورهای دینی از سوی پوزیتیویسم منطقی	معنا دار دانستن باورهای دینی با معیارهای پوزیتیویستی	فلسفه زبان	حرکت در جهت ارزیابی عقلانی باورهای دینی
	استدلال معطوف به صدق	عقل گرایی حداکثری	نقد عقل گرایی حداکثری و جایگزینی آن با عقل گرایی انتقادی	معرفت شناسی	در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای فهم عرفی (به عنوان واکنشی نسبت به جزم گرایی)
	احیای متافیزیک ←	دعوی بی معنایی	تثبیت متافیزیک ، در اینجا دین و اخلاق به	فلسفه اخلاق	حرکت در جهت ارزیابی عقلانی باورهای دینی

		عنوان یک نظام منطقی	متافیزیک از سوی پوزیتیویسم منطقی	معناداری باورهای دینی)	
حرکت در جهت ارزیابی عقلانی باورهای دینی	فلسفه زبان	شناختی دانستن زبان دین به این معنا که از واقعیتی متعالی حکایت می کند.	دعوی بی معنایی باورهای دینی از سوی پوزیتیویسم منطقی ، سکوت ویتگنشتاین متقدم، جدا شدن بازی زبانی دینی از دیگر بازیهای زبانی در ویتگنشتاین متأخر	معنا داری باورهای دینی	ایمان رمزی
حرکت در جهت ارزیابی عقلانی باورهای دینی	معرفت شناسی	شیوه توجیه باورهای دینی متفاوت با دیگر باورهاست.	اصل تحقیق پذیری پوزیتیویسم منطقی	توجیه باورهای دینی	
در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای فهم عرفی، در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای تجربه دینی	معرفت شناسی	ملاک معنا داری باورهای دینی، تجربه دینی است.	اصل تحقیق پذیری پوزیتیویسم منطقی	معنا داری باورهای دینی	
در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای فهم عرفی	معرفت شناسی،	به چالش کشیدن ملاک معنا داری گزاره های علمی*	دعوی غیر ممکن بودن الهیات طبیعی از سوی کانت، اصل تحقیق پذیری پوزیتیویسم منطقی، ایمان گرایی	استدلال معطوف به صدق	سویین برن
توجه به دستاوردهای علم جدید، در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای تجربه دینی**، حرکت در جهت ارزیابی عقلانی گزاره های دینی و ارائه ملاکی برای صدق و کذب آنها	متافیزیک تحلیلی	احیای الهیات طبیعی با استفاده از نظریه پردازی علمی			

* سویین برن ملاک معناداری علم را به چالش کشید و آن را نه « تحقیق پذیری » بلکه استفاده از کلماتی دانست که در زبان عادی به کار می روند و معنا دارند.

**سازوکار ارزش گذاری معرفتی سویین برن برای تجربه دینی، در دل خود ارزش گذاری معرفتی برای فهم عرفی را نیز دارد. این سازوکار دارای سه اصل است: اصل تصدیق، اصل آسان باوری، و شناخت زمینه ای.

متفکر	زمینه نظریه پردازی	مدعای مورد واکنش	واکنش	شاخه مربوطه در فلسفه تحلیلی	سه شاخص عمده فلسفه تحلیلی دین
آلوین پلنتینگا و نیکلاس ولترسترف	معقولیت باورهای دینی	مبناگرایی سنتی (←قرینه گرای)	مبناگرایی معتدل:	معرفت شناسی	در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای فهم عرفی
			۱. بر خلاف مبنا گرایی سنتی، پایه بودن یک باور مستلزم صدق آن نیست.		
			۲. جایگزین کردن باورهای پایه با باورهای پایه و باورهای واقعاً پایه		
۳. جایگزین کردن توجیه با تضمین به عنوان ملاک واقعاً پایه بودن یک باور					
			۱.۳ مبنا قرار دادن سازو کار معرفت مبتنی بر فهم عرفی***		در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای فهم عرفی
			۲.۳ مشابه در نظر گرفتن کارکرد حس الوهیت و عملکرد روح القدس، با کارکرد قوای ادراک تجربی		در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای تجربه دینی (حرکت در جهت ارزیابی عقلانی گزاره های دینی)
			۳.۳ مشابه در نظر گرفتن کارکرد معرفتی تجربه حسی و تجربه دینی)		در نظر گرفتن ارزش معرفتی برای تجربه دینی

	معرفت شناسی	<p>آلستون)</p> <p>"خدا وجود دارد" باوری واقعا پایه است و نیازی به اثبات ندارد.</p>	<p>تأکید الهیات طبیعی بر عقل گرایی حداکثری</p>	معقولیت باورهای دینی	
--	-------------	--	--	----------------------	--

***پلنتینگا به جای اینکه در نظام معرفتی خود به دنبال دستیابی به یک نقطه آرمانی معرفت شناختی باشد، ساز و کار معرفت مبتنی بر فهم عرفی را دنبال می کند. به دنبال همین رویکرد او "گزاره خدا وجود" دارد را مشابه گزاره های "دیگران هم دارای ذهن هستند" و "امروز صبح صبحانه خورده ام" می داند.

منابع فارسی

۱. پترسون ، مایکل؛ هاسکر ، ویلیام ؛ رایشنباخ ، بروس ؛ بازینجر ، دیوید . (۱۳۸۳) . **عقل و اعتقاد دینی** . ترجمه احمد نراقی ، ابراهیم سلطانی . تهران : طرح نو .

۲. استرول ، آروم . (۱۳۸۷) . *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم* . ترجمه فریدون فاطمی . تهران : نشر مرکز .
۳. پلنتینگا ، الوین . (۱۳۸۴) . *فلسفه دین ؛ خدا ، اختیار و تسر* . ترجمه و توضیح محمد سعیدی مهر . قم : مؤسسه فرهنگی طه .
۴. پلنتینگا ، الوین ؛ اوکیف ، تری ؛ لامنت . (۱۳۸۰) . *جستارهایی در فلسفه دین* . ترجمه مرتضی فتحی زاده . قم : اشراق .
۵. آلن ، پی.اف. (۱۳۸۷) . *تاریخ فلسفه دین (۱۹۸۰ - ۱۸۷۵)* . ترجمه حمید رضا آیت اللهی . تهران : سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی .
۶. سویین برن ، ریچارد . (۱۳۸۱) . *آیا خدایی هست ؟* . ترجمه محمد جاودان . قم : دانشگاه مفید .
۷. اکبری ، رضا . (۱۳۸۶) . *ایمان گروی (نظریات کرگور ، ویتگنشتاین و پلنتینگا)* . قم : پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی .
۸. میثمی ، سایه . (۱۳۸۶) . *معنا و معرفت در فلسفه کواپن* . تهران : نگاه معاصر .
۹. گیسلر ، نورمن . (۱۳۸۴) . *فلسفه دین* . ترجمه حمید رضا آیت اللهی . تهران : حکمت .
۱۰. پورحسن ، قاسم . (۱۳۸۵) . " ویتگنشتاین از زبان تصویری تا زبان تألیفی " . *پژوهشنامه علوم انسانی* . شماره ۴۹ . ۱۴۸-۱۲۷ .

منابع انگلیسی

1. Long , Eugene Thomas . (2005) . *Twentieth-century Western philosophy of religion, 1900-2000* . Dordrecht : Kluwer Academic Publishers .
- 2 . Lauritzen , Paul . (1984) . " Philosophy of religion and the mirror of nature : Rorty's challenge to Analytic Philosophy of Religion " . *International Journal for Philosophy of Religion* . no 16 . 29-39.
- 3 . Holder , Rodney D . (2007) . " Is the Universe Disigned ? " . *The Faraday Papers* . no 10 .

4. Harris , Harriet A ; Insole , Christopher J (eds) . (2005). ***Faith and Philosophical Analysis (The Impact of Analytical Philosophy on the Philosophy of Religion)*** . Hants : Ashgate Publishing Limited .

Mitchell , Basil . (2005) .” Staking a Claim for Metaphysics “.in *Faith and Philosophical Analysis (The Impact of Analytical Philosophy on the Philosophy of Religion)* . 21-32

Swinburne , Richard . (2005) . “ The Value and Christian Roots of Analytical Philosophy of Religion “ . in *Faith and Philosophical Analysis (The Impact of Analytical Philosophy on the Philosophy of Religion)* . 33-45

Barrett , Cyril . (2005) . “ The Wittgensteinian Revolution “ . in *Faith and Philosophical Analysis (The Impact of Analytical Philosophy on the Philosophy of Religion)* . 61-70

Harris , Harriet A . (2005) . “ Does Analytical Philosophy Clip our Wings ? Reformed Epistemology as a test case “ . in *Faith and Philosophical Analysis (The Impact of Analytical Philosophy on the Philosophy of Religion)* . 100-118

Loads , Ann . (2005) . “ Philosophy of Religion : Its Relation to Theology “ . in *Faith and Philosophical Analysis (The Impact of Analytical Philosophy on the Philosophy of Religion)* . 136-147 .

Roots and Bases of Analytical Philosophy of Religion

Faezeh Barzegar Tabrizi⁶¹

Hamidreza Ayatollahy⁶²

Abstract

⁶¹ M.A. Philosophy of Religion, Allameh Tabatabaai University (ATU), Tehran, Iran,

BarzegarTF@gmail.com

⁶²Professor of Department of Philosophy, Faculty of Literature, Allame Tabatabaee University, Tehran, Iran, hamidayat@gmail.com

In This paper we want to find the bases and the main features of “Analytical Philosophy of Religion”. The approach that was created by philosophers of twentieth century, as a reaction to the atheistic and agnostic climate of the period.

The main approach in this research is proving three features for “Analytical Philosophy of Religion”:

1. An attempt for applying words as clear as possible and considering the common sense as an item that epistemologically has value, rather than Logical Atomism.
2. An attention to achievements of new sciences and considering religious experience as an item that is epistemologically of value, rather than Logical Positivism.
3. An Attempt for analyzing religious beliefs logically and giving a canon to study their truth or falseness.

In this way, the most important challenges that Philosophy of Religion faces them and the main areas of Analytical Philosophy applied to solve these challenges, are found.

Keywords: Analytical Philosophy of Religion, Philosophy of Religion, Analytical philosophy